



شماره بیست و هشتم

تابستان ۱۳۹۳

صفحات ۷۵-۵۵

نقش روابط علی در داستان‌پردازی تفاسیر قرآن

دکتر علیرضا محمدی کله‌سر*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

چکیده

داستان‌های پیامبران از مهم‌ترین بخش‌هایی است که در بررسی ویژگی‌های هنری قرآن مورد توجه قرار گرفته‌اند. روایت تفاسیر از این داستان‌ها نیز به دلیل بسط و گسترش و پرداخت نو، موضوعی است که می‌تواند نتایج مفیدی در زمینه داستان‌پردازی در ادبیات فارسی و سنت‌های تفسیری در بر داشته باشد. از این‌رو، این مقاله با مقایسه داستان‌پردازی قرآن با برخی کتب تفسیری، به دنبال پاسخی برای این پرسش است که مهم‌ترین نقش‌های روابط علی در داستان‌پردازی تفاسیر کدام است؟ به عبارت دیگر، پژوهش حاضر بر رابطه متقابل زبان و شگردهای زبانی متن با مؤلفه‌های محتوایی و فکری مبتنی است؛ از این رو اولاً بازتاب اهداف توضیحی تفاسیر در شیوه داستان‌پردازی آنها و ثانیاً تفاوت این شیوه‌ها با شیوه‌های قرآنی بررسی شده است. به نظر می‌رسد اهداف توضیحی تفاسیر، در حوزه داستان‌پردازی به صورت تأکید بر روابط علی میان رویدادها و بخش‌های داستانی نمود یافته است. این عامل افزون بر گسترش طرح داستان، پیامدهایی برای زمان، مکان و شخصیت‌پردازی نیز داشته است.

واژگان کلیدی: روابط علی، زمان، روایت‌شناسی، تفسیر، رویداد

* amohammadi344@gmail.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۲/۱۵

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسؤل:

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۴/۳۱

۱- مقدمه

یکی از راه‌های بررسی متون ادبی کاوش در بررسی رابطه آنها با دیگر متون است. این گرایش که امروزه با نام کلی بینامتنیت شناخته می‌شود، در مورد متون تفسیری و به‌طور خاص تفاسیر کتب مقدسی چون قرآن، کارایی درخور توجهی دارد. گرایش‌هایی که اندکی پس از نزول قرآن، برای شرح و تفسیر این کتاب آسمانی در میان مسلمین ظهور کرد، پس از گذشت دوره‌های مختلف تفسیری، موجب تدوین روش‌های گوناگون تفسیر قرآن شد. اما در تمامی این تجارب و دوره‌ها، داستان‌های قرآن یکی از بخش‌های مورد توجه مفسران (به‌ویژه در تفاسیر مربوط به قرون اولیه) بوده‌است. اگرچه برخی از این داستان‌ها پیش از روایت قرآن نیز در میان روایات مربوط به اسرئیلیات و روایات عامیانه موجود بوده‌اند، بسیاری از مفسران با بهره‌گیری از آنها در کنار ذوق ادبی و داستان‌پردازی خود در پی ارائه روایتی جدید از این داستان‌ها برآمده‌اند.

در این مقاله، با بررسی روایت برخی از تفاسیر فارسی از قصص قرآن، تلاش خواهد شد تا با توجه به تفاوت‌های موجود میان داستان‌پردازی قرآن و داستان‌پردازی در تفاسیر، به کاوش در نقش روابط سببی در داستان‌پردازی تفاسیر پرداخته شود. بنابراین با مطالعه تفاسیری چون تفسیر سورآبادی، تفسیر طبری، تاج‌التراجم، کشف‌الاسرار و قصص‌الانبیاء^(۱) که بر شرح داستان‌های قرآن تکیه‌ای ویژه دارند، به بررسی و تحلیل نمونه‌های داستانی می‌پردازیم.

پیش از این چند مقاله با موضوع بررسی داستان‌های قرآن در تفاسیر منتشر شده‌است: یوسفی نکو در مقاله «ریخت‌شناسی داستان پیامبران در تفسیر طبری و سورآبادی» (۱۳۸۹) به بررسی داستان‌های دو تفسیر طبری و سورآبادی با بهره‌جستن از نظریه ریخت‌شناسی پراپ پرداخته و تنها به برشمردن کارکردهای موجود در این داستان‌ها بسنده کرده‌است. در مقاله «بررسی تطبیقی داستان حضرت ابراهیم در متون تفسیری و عرفانی تا قرن هفتم هجری» (آقاحسینی و زراعتی، ۱۳۸۹) نیز به توصیف چگونگی بیان داستان حضرت ابراهیم در متون تفسیری پرداخته شده‌است. آقاحسینی و زراعتی در مقاله خود، گاه به شکلی توصیفی به تأکید تفاسیر بر دلایل انجام اعمال از سوی شخصیت‌ها نیز اشاره داشته‌اند، ولی از تحلیل‌های روایت‌شناختی آن صرف‌نظر

کرده‌اند. مقالاتی چون «قصه چهار مرغ خلیل در متون تفسیری و عرفانی» و «توصیف شیوه میبیدی در تفسیر عرفانی قرآن» نیز با تأکید بر شیوه‌های رمزپردازی و تأویل (تحت تأثیر سنت تأویل در عرفان اسلامی) به برشمردن ویژگی‌های تفاسیر مختلف در روایت داستان چهار مرغ خلیل و موسی (ع) پرداخته‌اند (نک. داودی مقدم، ۱۳۸۴؛ سرمدی و شیخ، ۱۳۸۷).

در مقاله حاضر برآنیم تا با فراتر رفتن از توصیف عناصر داستان، با ارائه تحلیل‌هایی به روش‌های روایتگری تفاسیر و تفاوت‌های مهم آن با روایتگری قرآن اشاره کنیم. در دست‌یابی به این هدف، بیش از همه اهداف و محتوای توضیحی تفاسیر مورد نظر خواهد بود. بنابراین با در نظر گرفتن روابط علی به عنوان نقطه عزیمت تحقیق، به تبیین چگونگی بازنمایی این روابط در تفاسیر، و معرفی و تحلیل پیامدهای آنها می‌پردازیم. گفتنی است تحلیل یافته‌ها با بهره‌جویی مستقیم یا غیرمستقیم از نظریات روایت‌شناسانی چون فورستر، ژنت و بارت انجام می‌گیرد.

۲- پیرنگ و روابط علی

یکی از قدیمی‌ترین مسائل مربوط به مطالعات ساختاری داستان، موضوع پیرنگ است. معمولاً پیشینه بررسی پیرنگ به مطالعات ارسطو در باب داستان و روایت در کتاب *بوطیقا* بازگردانده می‌شود. ارسطو هنگام برشمردن عناصر تراژدی به بحث درباره پیرنگ می‌پردازد و از جمله ویژگی‌های آن به توالی یا ترتیب رخدادها و لزوم وجود ابتدا، میانه و انتهای برای تراژدی اشاره می‌کند. این نگاه که بیشتر معطوف به ساختار متن است، به‌عنوان یکی از عام‌ترین تعاریف برای پیرنگ پذیرفته و به شکل‌های گوناگون بازگویی شده‌است. بنابر همین نگاه، ترتیب و توالی حوادث و جزئیات متن را که به نوعی موجب شکل گرفتن و سازمان‌دهی روایت یا داستان می‌شود (وولفریز^۱، رایبزنز، وومک، ۲۰۰۶: ۹۴)، می‌توان به‌عنوان یکی از عام‌ترین تعاریف پیرنگ در نظر گرفت.

فورستر یکی از نخستین کسانی است که بر روابط سببی در تعریف پیرنگ تصریح و تأکید کرد. هرچند منطق علی را نیز می‌توان یکی از راه‌های سازمان‌دهی عناصر روایت

در نظر گرفت، باید تعریف فورستر را از نظر روش متفاوت از تعریف ارسطو و اخلاف وی شمرد. فورستر داستان را بیان رویدادها براساس توالی زمانی آنها و پیرنگ را بیان رویدادها با تأکید بر روابط علی و سببی میان آنها تعریف کرده‌است؛ از این‌رو، اولی را نتیجه کنجکاوی و دومی را نتیجه فراست و قدرت حافظه خواننده در یادآوری حوادث گذشته می‌داند (نک. فورستر، ۱۹۵۵: ۸۷-۸۵). پس از فورستر، روابط علی به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی پیرنگ مطرح شد و مباحث نظری مربوط به آن نیز گرد تقسیم‌بندی فورستر شکل گرفت. با توجه به این مطالب چند مسأله مهم را درباره روابط علی می‌توان از یکدیگر بازشناخت:

الف - ذکر روابط علی: باوجود راهگشا بودن تقسیم‌بندی فورستر، چندان از شفافیت این مرزبندی نمی‌توان مطمئن بود؛ برقراری خط فاصل میان روابط زمانی و علی زیاد آسان نیست، چون به‌نظر می‌رسد «بدون تقدم و تأخر زمانی علیتی در کار نخواهد بود» (دپیل، ۱۳۸۹: ۷۸) و حتی در بسیاری از مواقع توالی‌های زمانی میان حوادث موجب دریافتی مبتنی بر روابط علی می‌شوند. از این‌رو، به نظر می‌رسد بیان صریح رابطه علی میان دو رویداد، برای دریافت این نوع رابطه ضرورتی ندارد و در بیشتر مواقع دریافت روابط سببی به‌طور غیرمستقیم و از طریق توالی‌های زمانی امکان‌پذیر می‌شود. مثلاً نمونه «شاه به مردم ظلم کرد، بعد مردم کم‌کم از کشور خارج شدند»، هرچند یک توالی مبتنی بر ترتیبی زمانی (با توجه به کلمه «بعد») در خود دارد، می‌تواند برداشتی مبتنی بر توالی علی را نیز به ذهن متبادر کند. پس چنین نمونه‌ای با توجه به آنچه بارت آن را «کاربرد نظام‌مند سفسطه منطقی تقبیح‌شده توسط اسکولاستیسیم در فرمول پس از این، بنابراین» می‌خواند (بارت، ۱۳۸۸: ۴۶-۴۵)، می‌تواند به صورت «شاه به مردم ظلم کرد، در نتیجه مردم کم‌کم از کشور خارج شدند» دریافت شود.

ب - باورپذیری: باورپذیری روابط علی، بیش از همه پای رابطه متن ادبی و واقعیت را به میان می‌کشد. به عبارت دیگر، مسأله اصلی در اینجا ذکر روابط علی در متن نیست، بلکه میزان مطابقت با واقع است. این موضوع مثلاً در داستان‌های تخیلی، داستان‌های عامیانه و داستان‌های پیامبران که در آنها اجزا و وقایع داستانی گاه با حوادثی خارق‌العاده به یکدیگر پیوند می‌خورند، بیشتر خودنمایی می‌کند. بنابراین برخی از قضاوت‌ها درباره

قوت و ضعف پیرنگ را می‌توان به همین عامل مرتبط دانست. برای نمونه گاه انجام یک کنش داستانی در نتیجه بهره‌جستن از جادو یا پیشگویی، به دلیل آنچه عدم تطابق «با تجربیات عینی و مشاهدات حسی» خواننده شده (نیکویخت و نوروزی، ۱۳۸۵: ۱۹۲)، عاملی برای ضعف پیرنگ داستان تلقی شده‌است. به نظر می‌رسد دخالت دادن معیار «مطابقت با واقع» برای قضاوت درباره پیرنگ، موضوعی است که اولاً به گونه و سبک ادبی اثر و ثانیاً به انتظارات و پیش‌فرض‌های خواننده وابسته است؛ چنان‌که برخی خوانندگان از آنجا که «خداوند را آفریننده نظام علت و معلول می‌دانند» (حبیبی و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۰)، کنش‌های خارق عادت در داستان‌های پیامبران را به عنوان عواملی برای تقویت نظام علی داستان می‌پذیرند. بنابراین بهره‌جویی از معیار باورپذیری برای سنجش قوت و ضعف روابط علی در پیرنگ، بدون توجه به بافت و ژانر اثر چندان راهگشا نیست.

ج- پیچیدگی: می‌توان گفت مهم‌ترین مسأله در بررسی روابط علی داستان، میزان پیچیدگی این روابط است. اهمیت این مسأله آنجاست که این معیار، خواننده را به دریافت تفاوت‌های دوره‌های مختلف و همچنین سبک‌های گونه‌ای و فردی داستان‌پردازی رهنمون می‌شود. اشاره فورستر به اختلاف وی با ارسطو در درک پیرنگ و تأکید وی به اختلافات موجود میان داستان‌پردازی در داستانی چون *اودیسه* و *رمان اولیس* (نک. فورستر، ۱۹۵۵: ۸۴-۸۳)، با این مسأله ارتباطی تنگاتنگ دارد.

یکی دیگر از مسایل ضروری در بحث از روابط علی این است که یک رویداد خاص، معلول رویداد و حالتی است که به‌طور مستقیم از آن اثر پذیرفته یا این روابط با اثرات غیرمستقیم، شبکه‌ای پیچیده و چندوجهی را تشکیل داده‌اند؟ تودورف با معرفی تقابل میان دو نوع علیت بی‌واسطه و باواسطه، به نوعی بر همین مسأله انگشت نهاد. وی علیت بی‌واسطه را نتیجه حالتی دانست که در آن یک ویژگی بلافاصله به یک حادثه بینجامد، مانند «X شجاع است \Leftarrow به جنگ غول می‌رود» (تودورف، ۱۳۸۸: ۴۶)؛ ولی علیت باواسطه آن است که جمله اول نتیجه‌ای آنی در پی نداشته باشد، بلکه «در روند حکایت X در نقش کسی ظاهر می‌شود که شجاعانه عمل می‌کند» (همان). اگرچه تقسیم‌بندی تودورف با انگیزه نشان دادن تمایزی میان داستان روان‌شناختی و غیرروان‌شناختی انجام گرفته و از همین رو، وی جمله اول را خصوصیتی اخلاقی فرض کرده‌است، می‌توان این

تقسیم‌بندی را با اندکی گسترش، مکمل دو بخش پیشین دانست. به عبارت دیگر، گسترش روابط علی در کلیت اثر دو نتیجه در راستای نکات پیش‌گفته به دنبال دارد: اولاً موجب می‌شود تا با صراحت به رابطه میان حوادث اشاره نشود و ثانیاً یک رویداد، به شکل ناگزیر و تنها نتیجه رویداد یا حالت پیش از خود دانسته نمی‌شود.

۳- روابط علی در قرآن

روابط علی در داستان‌های قرآن را باید با توجه به دیگر ویژگی‌های روایت‌شناسانه این داستان‌ها بررسی کرد. از میان این ویژگی‌ها که پیش از این نیز در برخی پژوهش‌ها مورد توجه قرار گرفته‌اند، نقش راوی (خداوند) و گسست توالی زمانی داستان پایه^(۲) نسبت به گفتمان روایی، ارتباط نزدیک‌تری به موضوع علیت در ساختار داستان‌های قرآن دارند. از داستان یوسف (ع) و تا حدودی داستان اصحاب کهف که بگذریم، دیگر داستان‌های قرآن به صورت چندپاره، در جاهای مختلف کتاب و به مقتضای موضوع و بافت کلام ذکر شده‌اند. ترتیب این تکه‌ها نیز همیشه طبق ترتیب زمانی رخ دادن حوادث داستان پایه نیست، بلکه توالی و چینش رویدادها و قطعات داستان از منطقی بیرونی پیروی می‌کند. از همین روست که معمولاً قصه‌گویی را جزو اهداف اصلی قرآن، در نظر نمی‌گیرند و آن را با توجه به اهداف غایی قرآن جزو وجوه غالب متن نمی‌شمارند (نک. نیکویی، ۱۳۹۰: ۲۱۵). شکل‌گیری گفتمان روایی در قرآن مبتنی بر موضوعی بنیادین است که موجب می‌شود قطعاتی با درون‌مایه مشترک گرد این محور به نمایش درآیند. موتیف‌هایی چون رستاخیز، اولاً قطعاتی از داستان‌های مختلف را به سوی یک بخش از متن فرامی‌خوانند و ثانیاً موجب پرش‌هایی از یک رویداد در داستان ۱ به رویدادی دیگر در داستان ۲ می‌شوند.

با توجه به مطالب بخش پیشین می‌توان گفت همین درهم‌ریختگی زمان گفتمان روایی نسبت به زمان داستان پایه در قرآن، با از میان بردن روابط علی متأثر از توالی‌های زمانی رویدادها، پیوستگی علی حوادث را نیز کم‌رنگ‌تر می‌کند. به عبارت دیگر، شروع بخشی از داستان بدون ذکر وقایع پیشین و با خروج از زنجیره زمانی وقایع، گسست در روابط علی آن را به همراه دارد. این عامل، خودبه‌خود متن را به سوی ذکر صریح دلایل وقوع رویدادها حرکت می‌دهد. منطق توالی این پاره‌های داستانی، وام‌دار همین درون‌مایه‌های مشترک، به‌عنوان عاملی سوای ویژگی‌های روایی داستان‌ها و حوادث

آن‌هاست. مثلاً توالی اپیزودهای گفتگوی ابراهیم (ع) با خداوند در ماجرای مربوط به زنده شدن چهار پرنده و زنده شدن عزیز پس از صدها سال، نتیجه گرد آمدن این پاره‌های داستانی حول درون‌مایه رستاخیز و زنده شدن مردگان است (نک. همان: ۲۲۳). تأکید بر این درون‌مایه، موجب می‌شود تا توالی رویدادهای مربوط به یک خط سیر داستانی واحد، اهمیت خود را از دست بدهد و در عوض، درون‌مایه مشترک میان حوادث مربوط به خط سیرهای گوناگون برجستگی بیشتری یابد:

آن کسی را که خدا به او پادشاهی ارزانی کرده بود ندیدی که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه می‌کرد؟ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من زنده می‌کند و می‌میراند. او گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خدا خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب برآور. آن کافر حیران شد، زیرا خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند. یا مانند آن کس که به دهی رسید؛ دهی که سقف‌های بناهایش فرو ریخته بود، گفت: از کجا خدا این مردگان را زنده کند؟ خدا او را به مدت صد سال می‌راند آنگاه زنده‌اش کرد و گفت: چه مدت در اینجا بوده‌ای؟ گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز. گفت: نه، صد سال است که در اینجا بوده‌ای به طعام و آبت بنگر که تغییر نکرده‌است، و به خرت بنگر، می‌خواهیم تو را برای مردمان عبرتی گردانیم، بنگر که استخوان‌ها را چگونه به هم می‌پیوندیم و گوشت بر آن می‌پوشانیم. چون قدرت خدا بر او آشکار شد، گفت: می‌دانم که خدا بر هر کاری تواناست.

ابراهیم گفت: ای پروردگار من، به من بنمای که مردگان را چگونه زنده می‌سازی، گفت: آیا هنوز ایمان نیورده‌ای؟ گفت: بلی ولیکن می‌خواهم که دلم آرام یابد. گفت: چهار پرنده بگیر و گوشت آنها را به هم بیامیز و هر جزئی از آنها را بر کوهی بنه، پس آنها را فراخوان شتابان نزد تو می‌آیند، و بدان که خدا پیروزمند و حکیم است. مثل آنان که مال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، مثل دانه‌ای است که هفت خوشه برآورد و در هر خوشه‌ای صد دانه باشد، خدا پاداش هر که را که بخواهد چندبرابر می‌کند، خدا گشایش‌دهنده و داناست (بقره: ۲۶۱-۲۵۸).

یکی از مهم‌ترین درون‌مایه‌های مشترک در داستان پردازی قرآن، اراده خداوند است. این مضمون هرچند در بطن دیگر درون‌مایه‌ها نیز یافتنی است، در بسیاری موارد به صورت اشاره‌ای صریح، به عاملی دیگر برای سازمان‌دهی علی‌حوادث داستانی تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، ترتیب و توالی حوادث معمولاً متناسب با میزان و نوع نقش اراده خداوند در آنها تعیین می‌شود.

اشاره به اراده‌ی خداوند را نه تنها در پاره‌های داستانی بلکه در حوادث مختلف مربوط به داستانی خاص (مانند سوره‌ی یوسف) نیز می‌توان دید؛ چنان‌که از آن به‌عنوان اصلی‌ترین نوع روابط علی در داستان‌های قرآن می‌توان نام برد. در اینجا نقش توالی زمانی (مطابق زمان تقویمی) میان حوادث داستانی جای خود را به اراده و «نقش نجات‌بخش خداوند در حوادث تاریخ» (فتح‌اللهی، ۱۳۸۹: ۴۸۵) می‌دهد. بنابراین می‌توان گفت اراده‌ی خداوند عاملی است برای سازمان‌دهی حوادث و رویدادها در گفتمان روایی براساس زمانی نو مبتنی بر خواست و اعمال خداوند؛ زمانی که ضرورتاً منطبق بر زمان تقویمی نیست. شکل‌گیری این روابط علی جدید، نتیجه‌ی ورود خداوند به عنوان یکی از شخصیت‌های داستانی (و گاه راوی) به حوادث است. به عبارت دیگر، تغییر ناگهانی گوینده به عنوان یکی از ویژگی‌های روایی قرآن (نک. پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۱۳۳-۱۲۳) معمولاً راوی را همچون یکی از شخصیت‌های اثرگذار، به علت شکل‌گیری بسیاری از رویدادها تبدیل می‌کند. این کار از نظر محتوایی مرکزیت اراده‌ی خداوند را در داستان‌ها آشکارتر و از نظر روایی، رشته‌ای از روابط سببی را به داستان اضافه می‌کند:

گفت: ای پروردگار من، مرا از کجا پسری باشد، حال آنکه زنم، نازاینده است و من خود در پیری به پایان عمرم رسیده‌ام. گفت: پروردگارت چنین گفته‌است: این برای من آسان است و تو را پیش از این آفریدیم درحالی‌که چیزی نبود (مریم، ۹-۸).

در این نمونه یک عامل (اراده‌ی خداوند)، به‌عنوان دلیل مستقیم برای رویداد بعدی (فرزند آوردن زکریا) معرفی شده‌است. جهت‌گیری روابط علی به سوی اراده‌ی خداوند که خود نتیجه‌ی شیوه‌ی روایتگری قرآن است، بیشتر با حضور خداوند به‌عنوان شخصیت داستانی و گاه به صورت نتیجه‌ی موضعی که شخصیت‌ها نسبت به خداوند می‌گیرند، نمود می‌یابد؛ مثلاً رستگاری انسان در نتیجه‌ی اطاعت خداوند و شقاوت در اثر نافرمانی وی:

و موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، چرا مرا می‌آزاید، حال آنکه می‌دانید که من پیامبر خدا بر شما هستم؟ چون از حق روی‌گردان شدند خدا نیز دل‌هاشان را از حق بگردانید و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی‌کند (ص: ۵).

۴- علّیت در تفاسیر

در دوره‌های مختلف شرح‌نویسی و نگارش قرآن، با وجود تغییر در روش‌ها، شرح و توضیح قرآن هدف اصلی مفسران محسوب می‌شده‌است. مثلاً نخستین دوره‌های تفسیر

را می‌توان مربوط به دوره‌ای دانست که کتابت قرآن، دستیابی به مصحف‌های دیگران و تلاش برای یگانه‌سازی آنها هدف اصلی صحابه بوده‌است. نخستین حرکت‌ها در راستای توضیح و حاشیه‌نویسی بر قرآن به شیوه‌های مختلف و از سوی راویان، حافظان و کاتبان قرآن در همین دوران دیده می‌شود. برای نمونه ابن‌مسعود، از صحابه پیامبر، یکی از کسانی بود که به گفته خود هفتاد سوره از زبان پیامبر شنیده بود. وی در مصحف خود توضیحاتی را به صورت جملات یا کلماتی به قرآن افزود که کارکرد تفسیری و توضیحی داشتند. مثلاً وی برای درک بهتر آیه، گاه به جای یک کلمه، کلمه‌ای مترادف را تحریر می‌کرد و گاهی هم برای تفسیر مطلبی، کلمه یا عبارتی را به آن می‌افزود (نک. رامیار، ۱۳۶۹: ۳۶۳-۳۶۱).

در دوره‌های بعد و به دنبال رواج بحث‌ها و چالش‌ها بر سر مفاهیم قرآن، شرح و تفسیرهای قرآن نیز به صورت گسترده‌تر و با روش‌هایی متفاوت‌تر پی‌گیری شد. مثلاً گروه‌هایی چون معتزله برای دفاع از عقاید کلامی خود، «همه عبارات قرآنی را که موضوعی تشبیهی در آن بود، به نقد و بررسی کشیدند» (گلدزیهر، ۱۳۸۸: ۱۲۰). در تفاسیری که در پرتو عرفان و تصوف شکل گرفت نیز معمولاً خروج از هنجارهای رسمی با هدف گریز از ظاهرگرایی، انگیزه‌ای بود برای نگارش شرح و تفسیرهای مناقشه‌انگیز بر قرآن (نک. مشرف، ۱۳۸۲: ۱۷۷-۱۶۲). نتیجه تلاش مفسران در تمامی دوره‌های تفسیر در سنت اسلامی، از سویی شرح و تفسیر قرآن و از سویی دیگر بسط و گسترش آن بوده‌است؛ از این‌رو، اگر با نگاهی بینامتنی به این جریان بنگریم، از بیش‌متنیت^۱ و فرامتنیت^۲ به‌عنوان مهم‌ترین نوع روابط میان تفاسیر با نص قرآن می‌توان یاد کرد.^(۳)

تمامی این موارد و دوره‌ها از سویی پیامدهای فقهی، کلامی و معرفتی و از دیگر سو پیامدهای زبانی و ادبی داشته‌اند. رسالت تفاسیر نیز آنگاه که در پی شرح و بسط داستان‌های قرآن برمی‌آیند دو جنبه زبانی- ادبی و محتوایی (مانند حقایق تاریخی و مسائل کلامی) می‌یابد. اهداف محتوایی تفاسیر در داستان‌های قرآن به دو شکل کلی نمایان می‌شوند که هر یک به نوعی تبعاتی زبانی و ادبی نیز دارند: ۱- بررسی معنا و ریشه کلمات؛ ۲- شرح حوادث داستان.

1. hypertextuality
2. metatextuality

۴-۱- بررسی معنا و ریشه کلمات

تفاسیر اغلب در بررسی بخش‌های غیرداستانی قرآن به کاوش‌های معنایی و ریشه‌شناختی می‌پردازند، از این‌رو، در داستان‌ها نمی‌توان چندان اثری از این نوع تفاسیر یافت؛ ولی گاه در مواردی چون نام شخصیت‌ها و مکان‌ها، می‌توان شاهد راه‌یابی این الگوهای تفسیری به داستان‌ها نیز بود. این فرایند، در بسیاری از موارد پایه و اساسی زبان‌شناختی ندارد و تنها انگیزه آن یافتن دلیلی بر این نام‌گذاری‌ها است. ولی از منظر روایت‌شناختی، این فعالیت‌های تفسیری با ایجاد موقعیت‌های مختلف داستانی به گسترش داستان اصلی و یا ایجاد خط سیری جدید برای بسط روایت کمک می‌کنند:

نمونه ۱: همیشه میان یعقوب و برادرش عیصو منازعت می‌بودی از رحم مادر باز که رتقا، و گویند رفقا، زن اسحق دختر بتویل را ولادت نزدیک آمد. یعقوب و عیصو هر دو در رحم مادر بودند با یکدیگر منازعت کردند و مسارعت نمودند به خروج. عیصو غلبه کرد و از پیش بیرون آمد، از پس او یعقوب بیرون آمد پاشنه او گرفته. او را یعقوب از بهر آن نام کردند، از عقب، و عقب پاشنه بود (عتیق نیشابوری، ۱۳۷۰: ۱۳۵).

در این نمونه، خط سیر جدیدی مرتبط با شخصیت یعقوب در روایت شکل می‌گیرد که از نظر زمانی نیز نوعی زمان‌پرسی گذشته‌نگر^۱ را در زمان گفتمان روایی ایجاد می‌کند. این پرش‌های زمانی، چه خط سیر داستان اصلی را پی بگیرند و چه خط سیر جدیدی را معرفی کنند، معمولاً اطلاعاتی درباره شخصیت‌ها و رویدادها به خواننده انتقال می‌دهند (رمون کنان، ۱۳۸۷: ۶۶). در نمونه ۱ نیز تلاش برای شرح ریشه‌شناختی کلمه، به یک بازگشت زمانی و در پی آن معرفی پیشینه‌ای برای یعقوب انجامیده‌است.

۴-۲- شرح حوادث داستان

بیشترین حجم تفاسیر در نقل و شرح داستان‌های قرآن، به شرح کنش‌های داستانی مربوط می‌شود. در این بخش مفسر می‌کوشد تا به روایت و توجیه اعمال شخصیت‌های داستانی بپردازد. این توجیهات از نظر محتوایی، حرکتی در راستای اهداف توضیحی تفاسیر محسوب می‌شوند و از نظر روایی به ایجاد توالی‌های جدید در داستان می‌انجامند. این الگو در تفاسیر قرآن به دو شکل نمود می‌یابد:

1. analepsis/ backward

۴-۲-۱- تأکید بر توالی زمانی

چنان‌که در بخش‌های پیشین اشاره شد، در قرآن، به دلیل اهداف خاص قصه‌گویی، با چشم‌پوشی از بسیاری حوادث و انگیزه‌ها، اراده‌ خداوند محور بیشتر حوادث داستانی قرار گرفته‌است. بنابراین حذف برخی حوادث از یک‌سو و چندپارگی و برهم‌خوردن نظم زمانی داستان‌ها از سوی دیگر، با افزایش فاصله میان داستان پایه و گفتمان روایی، پیرنگ روایت را (در مفهوم مورد نظر فوستر) با خلأهایی روبه‌رو می‌کند که در بیشتر موارد حضور اراده‌ خداوند موجب تقویت روابط علی و پرکردن این خلأها شده‌است.

یکی از مهم‌ترین راهکارهای روایی تفاسیر برای تقویت روابط علی در داستان‌های قرآن، نوسازی توالی زمانی با تلاش در جهت یکپارچگی متن روایات است. روش روایت داستان‌ها در تفاسیر برای دستیابی به این هدف، تغییر بنیان روایت از اراده‌ خداوند به زمانی تاریخی و تقویمی است. در نتیجه این فرایند، نوعی از علیت که نتیجه شبه‌منطقی توالی رویدادها براساس ترتیب زمانی است به دست می‌آید. به عبارت دیگر، چند رویداد که به دلیل ارتباط با یکدیگر (مثلاً نقش شخصیت داستانی واحد در تمام آنها) می‌توانند خط سیر داستانی خاصی را القا کنند، از نظر علی نیز با یکدیگر مرتبط پنداشته می‌شوند. در این شکل روایی، روابط علی به‌صراحت ذکر نشده‌اند، بلکه افزودن خط‌سیرها و توالی‌های جدید (حوادث و شخصیت‌ها) بر مبنای زمان، حوادث و خط‌سیرها را زنجیروار به یکدیگر مرتبط می‌کند:

نمونه ۲: «و سامری از موسی شنیده بود که هر آن کسی که جبریل را بتواند دیدن و خاک از زیر قدم او بردارد، و هر کجا آن خاک دراندازد، آن چیز بسخن آید. و سامری جبریل را می‌توانست دیدن از جهت آن که از پرّ او شیر خورده بود بدان وقت که فرعون کودکان را همی کشت. و سامری در آن وقت از مادر زاده بود، و مادر او را به کوهی برده بود و بزیر سنگی پنهان کرده، گفت که: اگر خود بمیرد بهتر از آن که او را بکشند. و بدین گونه بسیار کودکان را پنهان کرده بودند. پس هر کودکی بر این گونه بود، خدای عزّ و جلّ جبریل را می‌فرستاد تا پرّ به دهان او اندر می‌نهاد، و از آن شیر همی خورد. و هر که از آن پر جبریل شیر خورده بود او را بتوانستی دید. و سامری از این جمله بود، و پاره‌ای خاک از زیر قدم جبریل برداشته بود و با خود می‌داشت. و چون وعده آمدن موسی اندر گذشت، بنی اسرائیل تنگ‌دلی اندر گرفتند. سامری سوی هارون رفت. گفت: من دانم که موسی چرا باز نمی‌آید. از بهر آن نمی‌آید که او با شما خشم گرفته‌است که شما این زر و سیم قبطیان جمله از دریا

بیرون آوردی، و آن شما را حلال نبود. اکنون آن زر و سیم بازآوری تا من شما را پیدا کنم که موسی کجاست. پس ایشان آن خواست‌ها که از قبطیان آورده بودند جمله گرد کردند و به چاهی اندر کردند. و سامری از آن، یکی گوساله کرد زرین، و آن خاک پای جبریل در آن گوساله انداخت، و آن گوساله بانگی بکرد همچون بانگ گوساله» (طبری، ۱۳۵۶: ۶۹-۶۸).

در این نمونه، بی‌آنکه تصریحی بر وجود روابط سببی میان حوادث متن مشاهده شود، تنها با افزودن چند رویداد (به همراه داشتن خاک از زیر پای جبریل، جمع‌آوری زر، ساختن گوساله، انداختن خاک بر روی گوساله و سخن گفتن آن) به گفتمان روایی و برمبنای ترتیب زمانی، علت و چگونگی ساخته‌شدن گوساله آشکار می‌شود. این ویژگی آنگاه وجه ممیز خود را باز می‌یابد که آن را با شکل دوم حضور روابط علی در تفاسیر مقایسه کنیم.

۴-۲-۲- تصریح بر رابطه علی

نوع دوم روابط علی در تفاسیر، گونه‌ای است که در آن افزون بر بیان توالی رویدادها، بر وجود رابطه علی تصریح می‌شود. آشناترین نوع این گونه روایی آن است که با رعایت ترتیب زمانی، علت رخ دادن یک رویداد بیان می‌شود:

نمونه ۳: آنگاه بفرمود تا تشتی بیاوردند پر آتش و تشتی دیگر پر از عناب و هر دو را پیش او نهند. موسی دست به عناب دراز کرد تا بگیرد، جبریل در ساعت بیامد و دست او را بگرفت و سوی آتش برد. موسی پاره‌ای آتش برگرفت و بر زبان نهاد، زبانش بسوخت و آن عقده بر زبان او از آن بود (نیشابوری، ۱۳۸۶: ۱۵۴)

در این نمونه علت لکنت زبان موسی تنها با ذکر زنجیره‌ای از رویدادها با حفظ ترتیب زمانی و با تصریح بر وجود رابطه علیت بیان شده‌است.

مهم‌ترین گونه‌های تصریح بر روابط سببی را در نمونه‌هایی می‌توان یافت که همراه با نوعی زمان‌پرسی از نوع گذشته‌نگر روی می‌دهند. در این گونه، علت وقوع حادثه‌ای خاص هرچند در زمان تقویمی پیش از آن رخ داده‌است، در گفتمان روایی پس از آن و با یک بازگشت زمانی ظاهر می‌شود. این گونه‌های روایی سازنده یکی از مهم‌ترین ساخت‌های تفسیری به‌ویژه در تفاسیر قرآن‌اند، که با دو الگوی کلی شناخته می‌شوند:

الف- راوی پس از نقل کنشی داستانی از سوی یکی از شخصیت‌ها، برای توضیح یا تفسیر آن، قطعه‌ای داستانی را به روایت می‌افزاید. این فرایند معمولاً در مواردی انجام

می‌گیرد که به دلیل فاصله زمانی نسبتاً زیاد میان رویداد اول (علت) و رویداد دوم (معلول)، امکان ایجاد روابط علی با استفاده از توالی زمانی وجود نداشته باشد:

نمونه ۴: گفتند یا خواهر هارون پدر تو مردی بد نبود و نیز مادرت زناکننده نبود این از کجا آوردی؟ سؤال - چرا او را به هارون بازگفتند که یا اخت هارون؟ جواب - ... گفته‌اند در آن زمانه مردی بود بد و فاسق که خلق بدان مرد مثل زدندی، مریم را بدو باز خواندند و گفتند ای آنکه به بدی همچون خواهر هارون [ای] (همان: ۳۶۸).

در این نمونه، راوی پس از نقل گفتگوی مریم با قوم خود، به ذکر دلیل خطاب قرار دادن مریم با عنوان اخت هارون می‌پردازد. دلیل یادشده از نظر زمان تقویمی پیشتر از گفتگوی یادشده (و در خط‌سیری جداگانه از واقعه زادن عیسی) روی داده، ولی در گفتمان روایی پس از آن نقل شده‌است. افزون بر این، راوی خود با تصریح بر رابطه علی به ایجاد این رابطه می‌پردازد. در نمونه ۲ نیز، آنجاکه به شرح علت توانایی سامری در دیدن جبرئیل و چگونگی به همراه داشتن خاک قدم وی پرداخته می‌شود، با نوعی گذشته‌نگر همراه با تصریح در وجود روابط علی مواجهیم.

ب- در الگوی دوم، برخلاف گونه نخست، ذکر روابط علی میان دو حادثه، نتیجه حضور مستقیم راوی نیست، بلکه جستجوی روابط علی نتیجه کنش یا گفتگویی میان شخصیت‌های داستانی است. در این نمونه‌ها راوی یا یکی از شخصیت‌ها که اقتدار کلام راوی را در خود دارد، با بازگشتی زمانی به بیان علت یک حادثه می‌پردازد. چنان‌که ملاحظه می‌شود تفاوت این دو بخش تنها در شیوه روایت آنهاست؛ در اولین شکل، نوع بیان روابط علی با غلبه حضور راوی و گزاره‌های تفسیری، گاه رنگ داستانی خود را از دست می‌دهد، ولی در شکل دوم، بیان روابط علی در ادامه روایت داستانی و با واسطه کنشی داستانی انجام می‌گیرد:

نمونه ۵: چون یوسف - علیه‌السلام - خواب آن غلام تعبیر کرد، دانست که آنکه ساقی بود نجات خواهد یافت؛ او را گفت مرا یاد کن نزدیک خداوند خویش یعنی ملک مصر و بگوی او را که اندر زندان غلامی است به ظلم بازداشته. پس خدای عزوجل چنان قضا کرد که آن غلام نجات یافت و آن حدیث فراموش کرد تا هفت سال برآمد تا بلای یوسف هفت سال برداشت چنان‌که بلای ایوب هفت سال برداشت. و آمده‌است اندر روایات که یوسف - علیه‌السلام - جبرئیل را دید اندر زندان، او را گفت: [...] یا برادر رسولان چه همی کنی اندر زندان، چه استیده‌ای میان خاطیان. و

گفت جبریل او را: [...] یا پاک فرزند پاکان سلام همی دهد خداوند آسمان و ترا همی گوید: شرم نداشتی که شفاعت کردی به آدمیان، به عزت من که تو را بدارم مدتی دراز اندر زندان (اسفراینی، ۱۳۷۴: ۱۰۸۲).

نمونه ۶: پس چون مریم آواز شنید که: اینک آب روان بخور، و ازین درخت خرما فرو ریز و بخور. مریم گفت: یا رب، چون بود که در آن وقت که بدان حجره اندر می‌بودم در زمستان میوه تابستانی سو[و]ی من می‌فرستادی، و در تابستان میوه زمستانی، و اکنون این درخت را همی باید جنبانید تا خرما فرو ریزد و بخورم. آوازی آمد که: از بهر آن که اکنون دلت دو تا گشته‌است و در آن وقت یک تا بود (طبری، ۱۳۵۶: ۲۱۶).

در این دو نمونه، بیان علت وقایع به صورت صریح و از سوی یکی از شخصیت‌ها و طی یک کنش داستانی بیان می‌شود. بیانات راوی یا شخصیت داستانی در این دو الگو لازمه پیوند میان رویدادهاست. به همین دلیل این دو الگو را ساختی حیاتی برای متون تفسیری می‌توان پنداشت. نوع خاصی از این ساخت را در نمونه ۶ می‌توان دید که در آن علت بیان شده، به نوعی ناسازگار با بافت اصلی حکایت خودنمایی می‌کند. این نمونه‌ها با اندکی تغییر، با بسامدی قابل توجه در متون عرفانی تکرار می‌شوند. تأویل به عنوان یکی از ویژگی‌های مهم سنت عرفانی، از نظر روایی حاصل روایتگری بر مبنای یکی از این الگوهاست. به عبارت دیگر، تبعیت از این الگو به همراه خروج از بافت اصلی کلام که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های زبانی متون عرفانی است (نک. محمدی کله‌سر، ۱۳۹۰: ۹۲-۸۸ و ۱۰۹-۱۰۲)، نوعی از تفسیر را به همراه می‌آورد که معمولاً با نام تأویل از آن یاد می‌شود. نمونه ۷: آتش در دهان نهاد، دستش نسوخت از آنکه موی روی فرعون به دست برکنده بود؛ زبانش بسوخت که روزی فرعون را پدر خوانده بود، این عقده زبان وی از آن بود (میبیدی، ۱۳۷۶: ۱۱۹/۶).

مقایسه این نمونه با نمونه ۳ نشان می‌دهد که اگرچه هر دوی این نمونه‌ها از دو الگوی اخیر پیروی می‌کنند، خروج از بافت کلام در نمونه ۷، آن را به مرزهای تأویلات عرفانی نزدیک می‌کند.

۵- علیت و گسترش داستان

توجه آگاهانه یا ناآگاهانه تفاسیر به برقراری و گسترش روابط علی در داستان، با هریک از روش‌ها و الگوهای معرفی‌شده، تبعاتی در راستای گسترش داستان نیز به همراه

داشته است. از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به گسترش روایت در مقوله‌های زمان، مکان و اشخاص داستان اشاره کرد.

اگر از مواردی که در آنها با واسطه یک پیشگویی، نوعی زمان‌پریشی آینده‌نگر در گفتمان روایی پدید می‌آید بگذریم، می‌توانیم گفت در تفاسیر، گسترش زمان روایی معمولاً با نوعی بازگشت زمانی همراه است. این نکته به‌ویژه هنگامی که بازگشت زمانی به نقطه‌ای پیش از شروع خط اصلی داستان باشد، اهمیت بیشتری در گسترش زمان روایی می‌یابد. در این نوع بازگشت زمانی، زمان در گفتمان روایی به نقطه‌ای بازمی‌گردد که پیش از نقطه آغازین روایت اصلی در زمان تقویمی قرار دارد. به عبارت دیگر، گذشته‌نگرهایی که به زمانی درون زمان مربوط به خط‌سیر اصلی ارجاع می‌دهند، از نظر زمانی بیشتر کارکردی در جهت پرکردن خلأهای مربوط به روایت اصلی دارند. این گذشته‌نگرها با پی‌ریزی دلیلی بر رویداد گفته‌شده، با ارجاع به زمانی درون خط‌سیر اصلی یا آنچه روایت اولیه^۱ خوانده می‌شود، تنها خلأهای زمانی روایت را پرمی‌کنند، درحالی‌که نوع دیگر گذشته‌نگر که به خارج از روایت اولیه ارجاع می‌دهد و معمولاً با عنوان گذشته‌نگر برون‌داستانی^۲ از آن یاد می‌شود، افزون بر کارکرد پیشین، زمان روایت را نیز گسترش می‌دهد. مثلاً در ابتدای روایت عتیق نیشابوری از داستان یوسف (ع) به نام یعقوب و علت نام‌گذاری وی اشاره می‌شود و با بازگشت به زمانی بیرون از خط‌سیر اصلی، به گسترش زمان روایت می‌پردازد (نک. نمونه ۱). همچنین در صحنه دادن عصا از سوی شعیب به موسی در روایت میبیدی، تلاش راوی برای تحکیم روابط میان حوادث داستان و بیان پیشینه عصا، زمان روایی را با گذشته‌نگری برون‌داستانی مواجه می‌کند.

نمونه ۸: شعیب او را فرمود تا گوسفندان به چرا برد و آن عصا که آدم از بهشت آورده بود و پیغامبران گذشته از یکدیگر به میراث می‌بردند تا به روزگار شعیب به شعیب رسید، به موسی داد (میبیدی، ۱۳۷۶: ۱/۲۹۷).

در این نمونه بازگشت به گذشته، با افزودن خط‌سیری متفاوت از خط‌سیر اصلی به متن، موجب گسترش زمان روایی می‌شود.

1. primary narrative
2. heterodiegetic analepsis

معمولاً خط‌سیرهای فرعی در روایت، حاصل حضور شخصیت‌های جدید هستند. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد توصیف و یا حادثه‌ای مربوط به یک شخصیت جدید و با محوریت وی، ایجاد خط‌سیری جدید را نیز در پی دارد (نک. رمون کنان، ۱۳۸۷: ۲۹-۲۸). بنابراین می‌توان گفت جهش‌ها و چرخش‌های زمانی، خروج از خط‌سیر اصلی و ایجاد خطوط جدید فرعی، معمولاً با حضور و معرفی شخصیت‌های جدید همراه‌اند. «مثلاً اگر فردی محتضر به مرور خاطره‌ای از زندگی گذشته خود بپردازد، این موقعیت را می‌توان گذشته‌نگری درونی خواند؛ درحالی‌که اگر وی از فردی یاد کند که یا در روایت اولیه حضور ندارد و یا نقشی کم‌رنگ در آن ایفا کرده‌است، با گذشته‌نگری بیرونی روبه‌رو هستیم» (هرمان و ورواک^۱، ۲۰۰۵: ۶۴). از این‌رو، در تفاسیر نیز گسترش زمانی معمولاً با ورود اشخاص جدید به داستان همراه است. در نمونه‌های ۲ و ۵ نیز تلاش برای برقراری روابط علی میان حوادث، هارون، جبرئیل و حوادث و خط‌سیرهای مربوط به آنها را به فهرست اشخاص داستان می‌افزاید.

این فرایند در دیگر گونه‌های برقراری روابط علی (همچون توالی زمانی رویدادها) نیز پای شخصیت‌های جدید را به داستان می‌گشاید. برای نمونه در روایت سوراآبادی از داستان حضرت ابراهیم (نمونه ۹)، هنگامی که برای به آتش افکندن وی آتشی بزرگ فراهم می‌آید، سپاهیان نمرود از نزدیک‌شدن به آتش و انداختن ابراهیم در آن درمی‌مانند. در این هنگام ابلیس که «بر در دوزخ منجنیق‌ها دیده بود که کافران را در آنجا نهند و به قعر دوزخ افکنند» (عتیق نیشابوری، ۱۳۷۰: ۲۵۹)، در لباسی مبدل، ساختن منجنیق را به آنها می‌آموزد. در این نمونه نیز گسترش روایت به ورود شخصیتی جدید (ابلیس) و کنش‌های وی به داستان می‌انجامد. گفتنی است با دقت در نمونه بالا می‌توان دریافت که افزودن خطوط و حوادث جدید داستانی، به گسترش مؤلفه‌هایی چون مکان نیز می‌انجامد؛ چنان‌که ورود جبرئیل و ابلیس و آدم نیز پای مکان‌هایی چون عرش و بهشت و دوزخ را به متن باز می‌کنند.

۶- نتیجه‌گیری

هرچند در تفاسیر مورد بررسی نمی‌توان از اثرات روایات پیشین (کتب مقدس پیشین و روایات عامیانه و اسطوره‌ای) در شکل‌گیری و گسترش داستان‌ها در تفاسیر چشم پوشید، نقش رسالت مفسران در توضیح و روشن‌گری قرآن کریم را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد منطق حاکم بر نوع چینش قطعات داستانی برگرفته از متون پیشین، همان منطق حاکم بر تفاسیر باشد؛ مواردی چون توضیح، علت‌یابی، رفع ابهام و... دلیل این امر را نیز می‌توان در تلاش نویسندگان برای تحکیم روابط علی میان حوادث داستانی جست. همین هدف، شکل‌گیری روابط علی را که در قرآن بر محور اراده‌ی خداوند می‌گردد، در تفاسیر به سوی رویدادها و کنش‌هایی عینی‌تر حرکت می‌دهد.

در روایتگری تفاسیر، همچون بسیاری از متون داستانی کهن، گزاره‌های حاوی علت و معلول (که معمولاً همه از جنس رخدادها یا داستانی هستند) براساس زمان تقویمی، با کم‌ترین فاصله و به صورت بی‌واسطه در گفتمان روایی ظاهر می‌شوند. ولی رویکرد تفسیری در این متون باعث شده افزون بر این ویژگی مشترک، شگردهای دیگری را نیز بتوان برای این روابط علی تعریف کرد. از جمله این شگردها می‌توان به زمان‌پریشی‌های راه‌یافته به گفتمان روایی در چیدمان حوادث اشاره کرد. به دلیل ابتناء داستان‌پردازی تفاسیر بر علیت بی‌واسطه، رخدادهایی که نمی‌توان برای آنها دلیلی در گذشته بی‌واسطه (از نظر زمان تقویمی) یافت، به گذشته‌ای دورتر ارجاع داده می‌شوند. این‌گونه از ارجاعات سازنده الگویی آشنا و پرکاربرد برای متون تفسیری هستند. در مجموع می‌توان شیوه بیان علیت در تفاسیر را با توجه به رابطه رویداد یا مجموعه رویدادهای ۱ (علت) و رویداد ۲ (معلول) در جدول زیر خلاصه کرد:

مثال	تمهید داستانی (در گفتمان روایی)	فاصله زمانی رویداد ۱ و ۲ در داستان پایه	
بخشی از نمونه ۲	- تقدم رویداد ۱ بر ۲ - توالی زمانی رویدادها - عدم تصریح بر وجود رابطه علی	اندک (قابل حذف در گفتمان روایی)	۱
نمونه ۳ و ۹	- تقدم رویداد ۱ بر ۲ - توالی زمانی رویدادها - تصریح بر وجود رابطه علی	زیاد	۲
نمونه‌های ۱، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸ و بخش میانی نمونه ۲	- تقدم رویداد ۲ بر ۱ - روایت رویداد ۱ با بازگشت زمانی - تصریح بر وجود روابط علی	زیاد	۳

این تمهیدات، از نظر شیوه روایتگری، گزاره‌های تفسیری برآمده از دخالت راوی، و از نظر عناصر داستان، گسترش داستان با ورود خطوط سیر فرعی را به همراه دارد. از این‌رو، می‌توان گفت تحکیم روابط علی یکی از مهم‌ترین زمینه‌های گسترش داستان در متون تفسیری محسوب می‌شود، زیرا تقریباً در تمامی موارد، ورود خط‌سیر جدید به روند داستان، نتیجه تلاش مفسر/راوی برای تحکیم روابط علی در یکی از بخش‌های داستان است؛ تلاشی که ورود اشخاص داستانی، مکان‌ها، حوادث و زمان‌های جدید و خارج از خط‌سیر اصلی را به متن هموار می‌کند.

پی‌نوشت

۱- هر چند قصص/الانبیاء به معنای خاص کتابی تفسیری محسوب نمی‌شود، به دلیل شباهت شیوه روایت آن با تفاسیر و همچنین تأکید بر قصص قرآنی، مورد استفاده قرار گرفته‌است.

۲- یکی از دستاوردهای روایت‌شناسی ساخت‌گرا تلاش برای تحلیل روایت با توجه به تقسیم‌بندی راهگشای آن به دو بخش روساخت و زیرساخت است. زیرساخت را می‌توان همان ماده اولیه داستان یعنی حوادث و اشخاص داستانی و روساخت را نحوه بازنمایی و چینش آنها خواند. این تقسیم‌بندی که با انگیزه‌ای متفاوت از سوی فرمالیست‌ها نیز ارائه شده بود، یکی از مباحث بنیادین نظریه ژنت محسوب می‌شود. ژنت روایت را با یک

تقسیم‌بندی سه‌گانه آغاز کرد که دوتای نخست، یعنی «histoire» و «recite»، تاحدودی به همین تقسیم‌بندی بالا اشاره دارد (تولان، ۱۳۸۶). در این مقاله برای جلوگیری از مغالطه‌های ناشی از اشتراک لفظ، عبارت داستان پایه را برای اشاره به «histoire» و گفتمان روایی را برای اشاره به «recite» به کار خواهیم برد. بنابراین با توجه به این مطالب، در این نوشتار، روایت به معنای عام آن در روایت‌شناسی و کلماتی چون داستان و قصه به معنای آشنایی همسو با حکایت (تأکید بر طرح کلی و سیر حوادث) دلالت دارند.

۳- ژنت با معرفی مفهوم ترامنتیت^۱ به گسترش موضوع رابطه میان متون پرداخت. وی از جمله انواع ترامنتیت به رابطه شرح و تفسیر یک متن با خود متن (ترامنتیت) و رابطه متن بازنویسی شده با متن اصلی (بیش‌متنتیت) اشاره کرد (نک. نامور مطلق، ۱۳۸۶).

منابع

- قرآن کریم (۱۳۷۱) ترجمه عبدالمحمد آیتی، خط حبیب‌الله فضاییلی، تهران: سروش.
- اسفراینی، شاهفور بن طاهر (۱۳۷۴)، *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم*، جلد ۳، تصحیح نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- آقاحسینی، حسین و زراعتی، سمانه (۱۳۸۹)، «بررسی تطبیقی داستان حضرت ابراهیم در متون تفسیری و عرفانی تا قرن هفتم هجری»، *الهیات تطبیقی*، شماره ۲، صص ۶۴-۴۱.
- بارت، رولان (۱۳۸۸)، *درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها*، ترجمه محمد راغب، تهران: رخداد نو.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۸)، *در سایه آفتاب: شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی*، ویرایش دوم، تهران: سخن.
- تودوروف، تزوتان (۱۳۸۸)، *بوطیقای نثر: پژوهش‌هایی نو درباره حکایت*، ترجمه انوشیروان گنجی‌پور، تهران: نی.
- تولان، مایکل (۱۳۸۶)، *روایت‌شناسی: درآمدی زبان‌شناختی-انتقادی*، ترجمه فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت.
- حبیبی، علی اصغر؛ بهروزی، مجتبی و خلیفه، ابراهیم (۱۳۹۰)، «واکاوی مؤلفه‌های روایی داستان‌های قرآن»، *دوفصلنامه تخصصی پژوهش‌های میان‌رشته‌ای قرآن کریم*، شماره ۵، صص ۴۹-۳۷.

دیپل، الیزابت (۱۳۸۹)، پیرنگ، ترجمه مسعود جعفری، تهران: مرکز. داودی مقدم، فریده (۱۳۸۴)، «قصه چهار مرغ خلیل در متون تفسیری و عرفانی»، *دوفصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره چهارم، صص ۸۱-۹۸. رامیار، محمود (۱۳۶۹)، *تاریخ قرآن*، تهران: امیرکبیر. رمون کنان، شلومیت (۱۳۸۷)، *روایت داستانی: بوطیقای معاصر*، ترجمه ابوالفضل حری، تهران: نیلوفر.

سرمدی، مجید و شیخ، محمود (۱۳۸۷)، «توصیف شیوه میبیدی در تفسیر عرفانی قرآن: با تکیه بر تأویلات و لطایف عرفانی نوبت سوم تفسیر میبیدی در داستان حضرت موسی»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*، شماره ۲۱، صص ۶۹-۸۸. عتیق نیشابوری، ابوبکر (۱۳۷۰)، *قصص قرآن مجید: برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری مشهور به سورآبادی*، به اهتمام یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی. طبری، محمدبن جریر (۱۳۵۶)، *ترجمه تفسیر طبری*، تصحیح حبیب یغمایی، ۷ مجلد، تهران: توس.

فتح‌اللهی، ابراهیم (۱۳۸۹)، *متدولوژی علوم قرآنی*، تهران: دانشگاه امام صادق. گلدزیهر، ایگناس (۱۳۸۸)، *گرایش‌های تفسیری در میان مسلمانان*، ترجمه سیدناصر طباطبایی، تهران: ققنوس.

محمدی کله‌سر، علیرضا (۱۳۹۰)، *بسترهای طنزپردازی در متون عرفانی*، پایان‌نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان.

مشرف، مریم (۱۳۸۲)، *نشانه‌شناسی تفسیر عرفانی*، تهران: ثالث. میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۶)، *کشف‌الاسرار و عده‌الابرار*، جلد ۱ و ۶، تصحیح علی‌اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر.

نامور مطلق، بهمن (۱۳۸۶)، «ترامتنیت مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، شماره ۵۶، صص ۸۳-۹۸. نیشابوری، ابراهیم‌بن منصور (۱۳۸۶)، *قصص‌الانبیاء*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: علمی و فرهنگی.

نیکوبخت، ناصر و نوروزی، خورشید (۱۳۸۵)، «مقایسه عنصر طرح یا پیرنگ در منظومه بیژن و منیژه فردوسی و خسرو و شیرین نظامی»، *فصلنامه علمی-پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، شماره ۵۶، صص ۱۸۵-۲۰۵.

نیکویی، علیرضا (۱۳۹۰)، «الگوهای تکرار، تقارن، توالی و توزیع در قرآن»، کاتبان روایت چندم، گردآورنده: کیهان خانجانی، تهران: سوره مهر، صص ۲۱۵-۲۲۸.

یوسفی نکو، عبدالمجید (۱۳۸۹)، «ریخت‌شناسی داستان پیامبران در تفسیر طبری و سوراآبادی»، فصلنامه کاوش‌نامه، شماره ۲۱، صص ۱۴۲-۱۱۳.

Wolfreys, Julian & Robbins, Ruth & Womack, Kenneth (2006), Key concepts in literary theory, (Second Edition), Edinburgh University Press

Forster, Edward Morgan (1955), Aspects of the novel, Florida: author

Herman, Luc & Vervaeck, Bart (2005), Handbook of narrative analysis, Translation by authors, London: University of Nebraska